

نسخه خوانی (۲۸)

۱۵-۴۰

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب بیست و هفتمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

- شرح حال خودنوشت ملاعلی آرائی از ایران نیمه اول قرن سیزدهم
 - شرح یک مجلس درس شیخ بهایی و گفتگویی که میان استاد و شاگردان صورت گرفت
 - یادداشت عالمی از دوره صفوی در تقسیم احکام جاری حاکم بر زندگی
 - وقتی شاه عباس ثانی سفارش یک طلبه سید را به آقا حسین خوانساری می کند
 - آزاد نامه غلام فراخ چشم سیاه پلک گرجی
 - برای حرب با کفره روسیه، محتاج به کفره فرنگی شده ایم....
 - مقدمه یک رساله عملیه نیمه استدلالی از دوره فتحعلی شاه قاجار
 - گزارش سه سیل هولناک در مکه در قرن یازدهم هجری
 - یادداشتی درباره ارکان اربعه کعبه
 - چطور «گرفتن رادیو» یا همان «جعبه حبس الصوت» از علائم آخر الزمان می شود
- کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون

Reading Manuscripts (28)

Rasul Jafarian

Abstract: In the present article, the author has examined the text of several manuscripts as the twenty-seventh essay of the series entitled «Reading Manuscripts». These texts are as follows:

Autobiography of Mullah Ali Ārāni from Iran in the first half of the thirteenth century
Description of a Sheikh Bahā'ī's teaching session and a conversation taking place between the teacher and the students

A scholars note from the Safavid period in the division of the current rules governing life
When Shah Abbas, the second recommends a seyeyed student to Agha Hussein Khānsārī
letter of freedom for a black-eyed Georgian salve girl.

In order to fight against infidel Russians, we need infidel foreigners ...

Introduction to a semi-argumentative code of practice from the period of Fath Ali Shah Qajar
Report of three terrible floods in Mecca in the eleventh century AH

A note about the four pillars of the Ka'ba
How «the radio» or the «sound box» becomes an apocalyptic sign

Keywords: Reading manuscripts, manuscripts, reading texts

قراءات في المخطوطات (٢٨)
رسول جعفریان

الخلاصة: يقدم الكاتب في مقاله الحالي . الذي يمثل الحلقة الثامنة والعشرون من سلسلة مقالاته عن المخطوطات . نصوص عدد من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها. والنصوص هي:
١. السيرة الذاتية للملا علي الآراني من إيران في النصف الأول من القرن الثالث عشر.
٢. استعراض أحد مجالس درس الشيخ البهائي، والحوار الذي دار فيه بين الأستاذ والطلبة.
٣. ملاحظات أحد علماء العهد الصفوي حول تقسيم الأحكام الجارية المنظمة للحياة.
٤. عندما ينقل الشاه عباس الثاني طلب أحد الطلبة السادة إلى الأغا حسين الخوانساري.
٥. رسالة تحرير غلام فراخ چشم سياه پلك گرجي.
٦. من أجل محاربة كفار روسيا، صرنا محتاجين إلى كفار الغرب.
٧. مقدمة إحدى الرسائل العملية . النصف استدلالية . من فترة الملك القاجاري فتحعلي شاه.
٨. تقرير عن ثلاثة سيول رهيبة في مكة في القرن الحادي عشر الهجري.
٩. ملاحظات حول أركان الكعبة الأربعة.
١٠. كيف صارت حياة (الراديو) أو (علبة حبس الصوت) واحدة من علائم آخر الزمان.
المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

شرح حال خودنوشت ملاعلی آرانی از ایران نیمه اول قرن سیزدهم

کتابچه‌ای با عنوان شرح الاحوال از ملاعلی آرانی در مجلس هست که شرح حال خودنوشت عالمی برجسته از اواخر قرن دوازده و نیمه اول قرن سیزدهم هجری است. این کتاب با همین عنوان به علاوه یک اجازه مفصل به صورت کتابچه‌ای توسط کنگره ملی محققان آرانی در سال ۱۳۹۶ منتشر شده است. این شرح حال، حاوی نکات تاریخی مهمی است و افزون بر اینکه نشان می‌دهد ادبیات شرح حال خودنوشت تا چه اندازه نیرومند بوده، می‌توان صفحه‌ای از تاریخ این دوره را در آن ملاحظه کرد.

آرانی می‌گوید در سال ۱۱۷۷ در «عهد جهان‌بانی سلاطین زندیه» در «آران» متولد شده است؛ جایی که تعزیه سیدالشهداء به طور مرتب برگزار می‌شده است. آب آنجا از دو قنات است، قنات آران دشت و قنات وشاد. با استفاده از خلاصه البلدان اندکی از تاریخ کاشان می‌گوید. مطلبی هم از نزهة القلوب می‌آورد و فهرستی بلند از روستاهای کاشان را نام می‌برد. یاد می‌دهد هم از بیدگل و ملاجعفر بیدگلی کرده که شاگرد فاضل هندی و استاد ملامهدی نراقی بوده است.

پس از اینها، مطلب را از طفولیت خود آغاز می‌کند، از وقتی که به مکتب می‌رفته است. وی می‌گوید: در سال ۱۱۹۲ زلزله عظیمی شد و قریب به سه هزار نفر مردند. کریم خان زند هم مرد و آشوب همه جا را گرفت. فقر عمومی باعث شد نویسنده را از مکتب بگیرند. پس از کریم خان، علیمرادخان که آمد، اوضاع آرام شد و نویسنده هم به کام دل که رفتن به مکتب بود رسید. در این وقت، آقا محمدخان به صحنه آمد. از جنگ میان طرفداران او و زندیه در کاشان یاد می‌کند، وقتی هنوز هم زندیه در نواحی جنوب بودند. او می‌گوید:

حقیر در آن خلال به خاطر دارم که مکرر شب‌ها حقیر را می‌بردند به برج به جهت کشیک و حقیر، کتاب خود را به میان برج می‌بردم و با های وهوی بیدارباش کشیکچیان مطالعه می‌کردم.

همچنین می‌گوید:

مجملاً آن که امر بر این نسق می‌گذشت تا این که خاتم سلطنت حکمرانی در کف کفایت علی‌مرادخان زند قرار گرفت و در مملکت اندک آرامی پدید آمد. حقیر باز به درس و بحث و افاده و استفاده مشغول شدم و مقدمات را با دقت تمام خواندم.

مادرش سخت به تحصیل و آینده وی امیدوار بود. معلمش هم خوابی درباره آینده او دیده و امیدوارتر شده بود. می‌گوید:

در سال ۱۱۹۹ علیمرادخان مرد و جعفرخان زند آمد. فشار از طرف استرآباد توسط آقا محمدخان آغاز شد.

سپس ادامه می‌دهد:

و به این فلاکت، مشغول تحصیل بودم تا در سنه ۱۲۰۰ به نوشتن شرح عوامل ملامحسن شروع نمودم.

زندگی سخت سبب می‌شود تا از کاشان به ورامین بگریزد. آشوب همه جا بوده و دو سال هم در آنجا معطل مانده است. در بازگشت، باز علم‌آموزی را شروع می‌کند. در سال ۱۲۰۹ شرح خود را بر عوامل ملامحسن را تمام می‌کند. در این وقت، دیگر یک عالم شده بود و به تألیف اشتغال داشت. با این حال از درس خواندنش راضی نبود. به همین دلیل طعنه‌ای هم به استادش می‌زند که زیاد درسش فایده‌ای برای او نداشت. از جمله دغدغه‌ها و علاقه‌مندی‌هایش تغییر پیرامونش بود. به کربلا می‌رود، اما امکان ماندن نمی‌یابد و به اجبار به وطن بازمی‌گردد و در آنجا چهار سال امامت می‌کند.

در سال ۱۲۱۳ به مدرسه عمادیه کاشان رفت و یک سال در آنجا ماند. سپس برای ادامه تحصیل عازم کربلا شد. در آنجا یک سال نزد آقا سیدعلی طباطبایی صاحب ریاض درس خواند و به کاشان بازگشت. نگارش کتاب فواید الصادقیه خود را در سال ۱۲۱۶ در کاشان به انجام رساند و در همین سال بود که وهابیان به کربلا حمله کردند. گزارش کوتاهی هم از آن واقعه داده است.

در سال ۱۲۱۷ به نراق رفت. در آنجا نیز به تألیف اشتغال داشت و از جمله آثارش مقاصد المهمه است. در آن زمان قوانین میرزای قمی را در حالی که خودش هنوز زنده بود، درس می‌داد و این اثر هم شرح همان است. نامه‌ای هم به زبان عربی به خود میرزای قمی نوشته و مطالب و پرسش‌هایی را که درباره قوانین داشته پرسیده است. جواب‌هایی از سوی میرزای قمی به وی رسیده، او هم پاسخ‌هایی نوشته است. نام آن را فصل الخطاب گذاشته و در مجمع الرسائل خود قرار داده است. اجازه مفصلی هم نراقی برای وی نوشته که در انتهای عوائد الایام آمده است. همان که گویا آخرین کتابچه چاپ شده است. خوابی هم در همین سال دیده که شرحش را آورده است. البته چندین خواب در این شرح حال آمده است که همه جالب‌اند.

در سال ۱۲۱۸ باز به دلیل گرما و به توصیه فاضل نراقی به نراق رفت. در آنجا به تقلید از کتاب مقام الفضل آقا محمدعلی تصمیم گرفت هر سؤالی که از او می‌شود، جوابش را بنویسد و آن را کتاب کند. در همان سال به کربلا رفت و باز به آران بازگشت. در همان زمان مردم کنج‌جان از قرای گلپایگان از وی خواسته‌اند به آنجا برود. او هم قبول کرد. مدتی که در آنجا بود، تألیف را ادامه داد و کتاب تبصرة العاقد و یکی دو اثر دیگر را نوشت. اقامت وی در کنج‌جان، پس از بازگشت کوتاهی به موطن ادامه یافت. عمده مشغله ذهنی او تألیف بود. به گفته خودش تألیف کتاب مقاصد المهمه را در آنجا به اتمام رساند. این اتفاق در سال ۱۲۲۴ افتاد. در ادامه خواب دیگری را که از امام علی (ع) دیده نقل کرده است.

تألیف و نگارش را همچنان ادامه می داد. او سعی می کند چرایی انتخاب موضوعات تألیفاتش را و اینکه چطور آن را شروع کرده و کی پایان داده است، شرح دهد. خلاصه المحسنیه را در سال ۱۲۲۶ نوشت. یک متن فتوایی هم در همان سال تألیف کرد. در اینجا از وضعیت دشوار معیشت خود و سایر مردم سخن گفته و در نثری سوزناک، وضع غمبار اقتصادی مردم را گزارش کرده است. در سال ۱۲۲۷ عباس خان گلپایگانی در شهر گلپایگان ساخت مدرسه ای را آغاز کرد که در سال ۱۲۲۹ تمام شد. عباس خان از مؤلف ما خواست تا به آنجا برود و تولید مدرسه را بر عهده گیرد و تدریس هم بکند. این مسئله سبب بهبود وضعیت وی شد و به تألیف ادامه داد. در سال ۱۲۳۱ استادش آقا سیدعلی طباطبایی صاحب ریاض به رحمت خدا می رود که خبر آن را نوشته است.

در همین سال در عصر پنجشنبه آخرین روز ربیع الاول، میرزای قمی هم به رحمت خدا می رود:

در این سال، نرخها بسیار گران و آبها بسیار کم شد و بندگان خدا به تعب گرسنگی و مشقت بی برگی گرفتار و اندک اندک قحطی عظیم روی داد و اوضاع روزگار بر هم پاشید و حقیر باز با ناهنجاری امور معیشت به نوشتن قسم ثانی مقاصد المهمه اشتغال داشتم.

در سال ۲۴ قصد سفری به مشهد دارد که به اصفهان می رود. در آنجا اثری در رد بر اخباری ها با عنوان تحفة الاخيار فی الرد علی من توهم أن الحجة منحصره فی الاخبار می نویسد.

او را باید در مکتب وحید بهبهانی دانست، به خصوص که علاقه زیادی به علم اصول داشت. به گفته خودش از سال ۱۲۱۵ که خود را مستغنی از درس خواندن می بیند، بعد از عبادت به همین امور می پردازد:

[اوقات خود را صرف] مباحث و تصیف کتب اصولیه می کردم و بعضی اوقات خود را صرف نوشتن جواب مسائل وارده می نمودم و در اوقات فرصت و بیکاری به نوشتن بعضی حکایات سلف و تواریخ و سیر ملوک ما تقدم مشغول می بودم.

به دلیل سردی هوا مسافرتش به مشهد بر هم می خورد و به گلپایگان بازمی گردد. در اینجا باز از فعالیت های علمی خود می گوید و برخی از تدریس ها و تألیفاتش را برمی شمرد.

نیز خواب می بیند و این چندمین بار است که زندگی این عالم، تحت تأثیر خواب تعریف می شود. دو کتاب حرز الداعی و عمدة الالهیه را در سال ۱۲۳۶ می نویسد. در سال ۱۲۳۷ یک اتفاق عجیب در کرمانشاه می افتد و آن باران شدید همراه با تگرگ است که منجر به سیل می شود. از ثقه ای نقل می کند که بر اثر آن سیل بیش از ۱۶۰۰ خانه خراب شد و کتب علما از بین رفت. دوهزار تومان هم خسارت مالی از اسب و قاطر و الاغ به مردم وارد شد. در حادثه ای دیگر در یزد، بر اثر باد، ریگ روان بر روی

چند آبادی می ریزد و مجموع اهالی آن دهات در زیر ریگ می مانند و کلی از آدم‌ها و حیوانات تلف می شوند.

حادثه وحشتناک دیگر، حمله شماری از طایفه بختیاری به روستایی در فریدن است که همه به قلعه پناه می برند. حمله‌کنندگان آتش انداختند و تمام آن افراد در آتش سوختند. شرح این واقعه را مفصل نوشته است:

القصة، جمیع آنچه در آن برج بود و آن اشخاص همه سوختند و زنان حامله با اطفالی که در رحم آنها بود، همه سوختند و احدی از آنها جان بدر نبرد.

بارش در گلپایگان هم در همین سال، محصولات باغات و صیفی جات و همه چیز را از بین برد. گفته است تگرگ به اندازه یک تخم مرغ می بارید.

در محرم سال ۱۲۳۸ و بای «در اطراف ایران، از فارس و اصفهان و کاشان و طهران و کرمانشاهان و کزار و امثال این شهرها پیدا شد که جمع عظیمی از زن و مرد هلاک شدند». سپس می‌گوید که از ثقه ای شنیده همین وبا در «مکه و مدینه و بحرین و بصره» هم آمده و جمع کثیری از سکنه آن ولایات نیز به هلاکت افتاده‌اند. تلفات را هفتاد هزار نفر ذکر می‌کند. تنها در بحرین دوازده هزار نفر هلاک شدند. در قطیف هزار نفر و... آمار این بخش شهر به شهر و عجیب است که با عدد و رقم آمده. در سال ۱۲۳۸ جلد سوم مقاصد المهمه را تمام کرده. از آثار تألیفی دیگرش هم یاد کرده است. در سال ۱۲۳۸ باز در کرمانشاه تگرگ سنگین آمد که «اکثر محصولات آن ولایت را ضایع کرد». در همان سال نگارش کتاب مطلع الانوار خود را که تاریخ پیامبران و احوال سلاطین ایران و حکایات متفرقه و عجایب مخلوقات بود شروع کرد.

در همان سال به سمت سلطان آباد آمد؛ شهری جدید التاسیس که در سال ۱۲۳۱ به امر فتحعلی شاه تأسیس شد. در اینجا شرحی از تأسیس این شهر داده که بسیار عالی و درجه یک است. در همان سال در رشت هم تگرگ از آسمان بارید و «سرای شیخ الاسلام آنجا را خراب کرد». ویای شدید هم آمد. در حلب و انطاکیه هم زلزله آمد و خرابی عظیم به آن نواحی رسید. در سال ۱۲۳۹ از سلطان آباد به گلپایگان برگشت و تألیف مطلع الانوار را ادامه داد. در آن سال زلزله‌ای در کازرون آمد «و خلق بسیاری به زیر عمارت ماندند و هلاک شدند». زلزله‌ای هم در شیراز آمد و چهارراه بازار وکیل تخریب شد. همین طور روضه شاه چراغ هم آسیب دید و هفتاد نفر زیر آوار ماندند.

در سال ۱۲۴۰ برای بار دیگر در شیراز زلزله آمد و خرابی بسیاری به آنجا رسید. در آن سال سرمای شدیدی در طهران و قم و گلپایگان بوده است. می‌گوید شنیدم که «نصف دارالخلافه طهران از بازار و عمارات عالیه خراب شد و بسیاری از اهالی آن بلده، خیمه‌ها بر پا کردند در فضای عمارات و در زیر

خیمه‌ها بسر بردند». در نیمه شوال این سال، رعدوبرق و تگرگ شدید در طهران بوده است. به دنبال آن سیل از طرف شمیران به سمت مرکز شهر آمده است. این سیل تا شاه عبدالعظیم رسیده است. به نظر می‌رسد با توجه به این توصیفات، می‌خواهد بگوید اتفاقات بدی این در سال‌ها افتاده و گویا علائم آخرالزمان ظاهر شده، اگرچه به این نکته تصریح ندارد.

در سال ۱۲۴۱ از گلپایگان به قم آمده و مشغول درس و بحث شده است. در اینجا باز از کارهای تألیفی خود از جمله الغرة الجلیه یاد کرده است. شبی در ذی قعدة هم خواب دیده که درون کعبه بوده است. داستانی هم از مباحثه یک طلبه با استادش که شاگرد میرزای قمی بوده در درس قوانین آورده که جالب است. در اینجا به جنگ ایران و روس که در این سال رخ داده پرداخته است:

از وقایع این سال این بود که جنگ عظیمی واقع شد میان پادشاه اسلام فتحعلی شاه قاجار و کفار روس در دو منزلی تفلیس و جمع بسیاری از ارس گرفتار غازیان شیر شکار شدند و جمع بسیاری از اهل اسلام نیز کشته تیر سگان خون‌آشام گردیدند و بسیاری هم از مسلمانان اسیر و دستگیر شدند و وهن عظیمی به مسلمانان خورد. خداوند عالم مجاهدین اسلام را درجات عالی بهشت کرامت فرماید. این جنگ در یوم ۲۱ شهر صفرالمظفر این سال واقع شد و تفصیل این واقعه را در رساله شرح الاحوال ایراد کرده‌ام.

اما اینکه رساله کجاست، بنده بی‌خبرم.

وی می‌گوید که در ماه ربیع همین سال، از قم به گلپایگان رفته و مشغول تدریس شده است. در همین سال است که شیخ احمد احسائی [در متن: احصایی] که او را شیخ عظیم‌القدر و صاحب شرح زیارت جامعه می‌دانست، در راه مکه معظمه وفات یافت. همین طور آقا سید محمد پسر آقا محمد باقر وحید بهبهانی هم در ماه جمادی‌الاولی وفات یافت. کار تألیف غره جلیه خود را هم در «وقت سحر شب جمعه ۲۹ جمادی‌الاولی» همین سال تمام کرده است. آخرین خبر وی در این شرح حال، آغاز سفر حج اوست که از گلپایگان وارد اصفهان شد. می‌گوید: «خداوند عالم، عاقبت امر سفر را ختم به خیر گرداند».

آیا گزارشی از سفر حج خود نوشته است یا خیر؟ آیا کتاب شرح الاحوال که می‌گوید اخبار جنگ ایران و روس را نوشته، موجود است یا خیر؟ عنوان همین رساله شرح الاحوال است، پس چطور می‌گوید اخبار تفصیلی آن جنگ را در شرح الاحوال نوشته است؟

این سبک نگارش در زندگی‌نامه خودنوشت عالی است. او زندگی خود را همراه سیر تحولات فکری، درسی و تألیفی خود و هم‌زمان با آن، گزارش ماقوع سیاسی و دشواری‌های مردم و بلائیای طبیعی و غیره بیان می‌کند. به نظر کاری کم‌نظیر از آن مقطع تاریخی است.

شرح یک مجلس درس شیخ بهایی و گفتگویی که میان استاد و شاگردان انجام شد

متن زیر در لوامع صاحبقرانی از مجلسی اول است که در ادامه بحث سهوالنبی (ص) که شیخ صدوق مطرح کرده بود آمده است. شیخ بهایی تدریس می‌کرده، شاگردان هم بوده‌اند و گفتگویی میان آنها در این باره رخ می‌دهد؛ یک تجربه کلاس درس از دوره صفوی. یادی از شیخ صفی اردبیلی می‌شود. اشاره‌ای تاریخی به مدرسه سلطان محمد خدابنده و گفتگویی که در توجیه احادیث مربوط به سهوالنبی (ص) بوده است. به نظر خواندنی است. در هر حال، شیخ محمد تقی مجلسی می‌نویسد:

شیخ الطائفه بهاء الدین محمد عاملی در اینجا مکرر می‌فرمودند که نسبت سهو باین بابیه اولی است از نسبت آن به معصومین صلوات الله علیهم و نقل فرمودند که در سلطانیه در زمانی که سلطان محمد خدابنده رحمه الله تعالی مدرسه را ساخت، در یک صفة شیخ العارفین و الواصلین و العاشقین شیخ صفی الدین محمد. حشره الله تعالی مع الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین. درس تصوف می‌فرمودند و در صفة دیگر علامه حلی شیخ جمال الدین مطهر درس می‌گفتند و در صفة دیگر درس حکمت می‌گفتند و در صفة دیگر درس صحیح بخاری می‌گفتند و باین حدیث رسیدند که حضرت سهو فرمودند و سلام دادند پس پرسیدند که آیا نماز کم شد یا فراموش کردید؟ حضرت فرمودند که کل ذلك لم یکن: تا آن‌که ذوالیدین گفت که واقع شد. حضرت برخاستند و دو رکعت را به جا آوردند. شاگرد به استاد گفت که این چه معنی دارد؟ اولاً سهو کردن نبی (ص) در عبادت، دویم کذب نبی در کل ذلك لم یکن، البته بخاری سهو کرده است. شیخش گفت: کل ذلك لم یکن می‌دانم که نبی (ص) سهو نکرده است و می‌دانم که بخاری دروغ نگفته است. آن شاگرد به خدمت هر یک از علما که رفت همین جواب شنید تا آن‌که به خدمت شیخ صفی الدین اسحاق رفت. شیخ فرمودند که کل ذلك لم یکن، ولیکن چنین بود که چون نماز معراج مؤمن است و تشهد مقام شهود است و سلام مقام حضور است، در آن روز سیر حضرت سید المرسلین. صلی الله علیه و آله. تند بود و زود به مقام حضور رسیدند سلام کردند و چون صحابه باین رتبه نداشتند اکثر ایشان که این معانی را بفهمند، آن حضرت سهو را بر خود زدند و برخاستند و دو رکعت نماز دیگر به جا آوردند تا مردمان حکم سهو را بدانند و آن قاری مطمئن شد و باز به نزد همه رفت و همه تحسین نمودند و اقرار کردند بر حقیقت کلام شیخ رضی الله عنه.

پس شیخ بهاء الدین. رحمه الله تعالی. فرمودند که البته این حل از جمله الهاماتی است که حق سبحانه و تعالی به دوستان خود القا می‌فرماید و بسیاری از تحقیقات شیخ را با کرامات او مذکور ساختند، یکی از فضلا در آن مجلس بود، گفت که اینها تصوف است و این اخبار آحاد است و البته شیخ صفی الدین اسحاق تقیه فرموده‌اند. شیخ [بهایی] فرمودند که ما نمی‌توانیم ردّ این احادیث صحیحه کنیم و قریب به ده حدیث صحیح در این باب واقع شده است و اگر ما این احادیث را طرح

کنیم امان برمی خیزد. بنده عرض نمودم که کل ذلك لم یکن. شیخ فرمودند که بگو. عرض نمودم که چون احادیث بسیار از ائمه وارد شده است ممکن است که ایشان فرموده باشند و سهو واقع نشده باشد و چون سهو نبی مشهور بود، حضرات معصومین تقیه فرموده باشند. شیخ تحسین بسیار فرمودند و همه فضلا که حاضر بودند تحسینات فرمودند و شیخ فرمودند که چنین وجه ظاهری می بود و ما باین وادی نیفتاده بودیم.

و بعد از آن عرض نمودم که شیخنا تعجب دارم از شما و از اکثر علما که همه در کتب اصولی ذکر کرده اید که تعارض میان دو قطعی محال است و در تقیه ممکن است. در این مرتبه تحسین بسیار فرمودند و بنابراین سخن شیخ صفی الدین اسحاق قدس سره الشریف محمول بر این است که اگر آن حضرت سهو کرده باشند چنین خواهد بود، چنان که در توجیه جمع بین الاخبار همیشه مدار بر این است و الله تبارک و تعالی یعلم. (لواعص صاحبقرانی، ج ۴، ص ۳۰۵)

یادداشت عالمی از دوره صفوی در تقسیم احکام جاری حاکم بر زندگی

تأمل در اینکه کدام حکم شرعی است و کدام چنین نیست، بلکه کار عقل و عرف است، از روز نخست در روش اجتهاد فقهی مسلمانان مطرح بوده است. قرن اول حکمش فرق می کند؛ زیرا وفور احادیث در اواخر قرن اول و سپس قرن دوم این تصور را ایجاد کرد که همه چیز باید از شرع درآید. این باور تقریباً حاکم بر فقه ماند. اگرچه بسیاری از این احادیث ساختگی بود، یک مجتهد متدین تمام تلاشش را می کرد تا به هر حال حدیث را که تقدسی داشت، ولو با تردید در زمان صدور حکم حفظ کند. ابوحنیفه در این باره درست یا غلط، از همه سهل گیرتر بود. البته نه ابوحنیفه ای که بعدها حنفیان ساختند، بلکه ابوحنیفه قرن دوم. چندان باور به احادیث نداشت و بیش از آنکه فقیه باشد، حقوق دان و عقلگرا و رأی گرا بود، اما مسیر چنان شد که همه تسلیم آن شرایط شدند و تمام علم اصول تبدیل شد به نحوه استنباط احکام از [قرآن و] آن احادیث، مگر آنکه حدیثی در کار نباشد. حتی در مواردی هم که حدیثی نبود، باز یک کلیتی از نصی به دست می آوردند و خواهان انطباق آن می شدند. برخی تخصصشان در این بود که نشان دهند همه احکام و هر آنچه هست و نیست، باید زیر نگیان شرع باشد. بسیاری از رویه های صحابه، برای سنیان حکم حدیث را یافت و منبع صدور احکام فقهی شد و به نظر می رسد روی فقه مذاهب دیگر هم تأثیر گذاشت. شاهدش همین مصنف عبدالرزاق است. به ندرت رویه و عرف قدرت جدی برای حمایت از خود یافت. اینکه بگوید اگر در جایی مسئله ای تأیید شده، به این دلیل بوده که رویه مقبول بوده و این ممکن و فراوان است. همان امر، وقتی از رویه بودن و عرف بودن خارج شد، بسا آنچه تصور می شود سبب مشروعیت آن بوده، اکنون اصراری بر ادامه کار ندارد، مگر آنچه را از حدیث بتوان ثابت کرد که ورای رویه و عرف، در مقام وضع قانون بوده است. به هر حال در امر حرب و جنگ و جهاد، نخستین چیزی که مسلمانان به خصوص

با فشار خلفا، رویه‌ها را قانون کردند و گاه بر خلاف قرآن و سیره رسول، مثل برده کردن اسیران جنگی نمونه فراوان است. اینها را عرض کردم که بگویم بعدها علم اصول سعی کرد این موارد و این مرزها را روشن کند. بیشتر از این زاویه که به کدام حکم شرعی می‌توان یقین داشت. مکتب حله به کلی از نگاه حدیثی قرن‌های اولیه برید و علم اصول را تقویت کرد. در این زمینه از موارد قطعی و ظنی فراوانی بحث شد. پای اصول عقلی به میان آمد که بسیاری از بندهای اخباریان را گسست و راه را باز کرد؛ راهی که با پیمودن آن بهتر می‌شد به انسان و عقل انسان حرمت گذاشت و به او آزادی عمل داد. به او اجازه داد تا رویه‌ای را که بیشتر با شرایطش نزدیک است، به قانون تبدیل کند. ما در مشروطه بیش از پیش، برابر معضل شرع و قانون قرار گرفتیم. حق آن بود که با مبانی که در مکتب اصولی وحید و شیخ انصاری بود، راه باز شود و شد، اما کمتر ادامه یافت. متأسفانه سیطره اخباری‌گری، حتی در میانه همین اصول‌گرایی همچنان نفوذ داشت. در عقاید که اصلاً همین تحول هم نبود و کلام و فلسفه جاری نتوانست راه را برای حریت فکری باز کند، هر چند وضع بهتر از سلفی‌های وهابی و نیز اخباری‌های حشوی مذهب خودمان بود. حالا که باز اخباری‌گری با اسم‌های روز در صدد تسلط بیشتر است.

امروز متن جالبی را دیدم. این متن از عالمی ناشناخته است که بر اساس یکی از یادداشت‌هایش می‌توان او را محمد تقی قزوینی از دوره صفوی نامید. استادش ملاخلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ مؤلف عده الاصول) از علمای برجسته دوره اخیر صفوی بوده، اما از خودش اطلاعی نداریم. جنگی از او مانده که بیشتر آن اشعار وی و به خط اوست. آنجا می‌گوید کتابی با نام تفسیر جامع الفنون داشته که ظاهراً نمانده است. هر چه هست عالم دین بوده، اما اهل شعر و غزل و به گفته خودش معانی خیالیه هم بوده است.

او در این رساله می‌گوید دوستی داشته است که به او عتاب و نصیحتش کرده که دست از برخی از کارهایش بردارد و عقیده‌اش را عوض کند. به خصوص از او خواسته است تا از گفتن اشعاری که در آنها «اغراء بر بوسه» و «مدح محبوب» می‌کند دست بردارد.

او در پاسخ وی این رساله کوتاه را نوشته؛ (نسخه مجلس، ش ۷۲۶۸) رساله‌ای دو صفحه‌ای که در همین جنگ آمده است. در آنجا ذهنش را معطوف به تقسیم اموری کرده است که هر کدام حکم خاصی دارد و اینکه کدام یک از این اقسام، تقلیدی است یا نیست. پنج نمونه حکم را بیان کرده است. نوع تقسیم‌بندی او از این حیث جالب است که می‌تواند مبنایی برای این نکته باشد که بخش‌های مهمی از زندگی آدمیان کاری به شرع ندارد؛ چنان که شرع هم کاری به آنها ندارد و باید استقلال آدمی را در تصمیم‌گیری درباره آنها به رسمیت شناخت. بحث بوسه و مدح محبوب هم جالب است. اصلاً کاری به درستی و نادرستی این مطالب ندارم. این رساله از نظر نگاهی که به این تقسیمات دارد، جالب توجه بود. امروز ما هم نیاز داریم درباره این تصور عمومی که همه چیز باید به

اذن باشد، فکر کنیم. البته بسیاری در مقام نظر همین را می‌گویند؛ چنان‌که قواعد اصولی هم بر همین روال است، اما متأسفانه در مقام عمل رعایت نمی‌شود. به هر روی گفتن این مطالب هدف این نوشته نبود. اینها مقدمه درج این رساله کوتاه بود که هر چند نه در چارچوب بحث‌های اصولی و معهود و معمول، از نظر اجتماعی و فرهنگی به این مسئله نگاه و افق تازه‌ای را ترسیم کرده است. نشر رساله قدری قدیمی و طبعاً صنفی است و مطالعه آن اندکی حوصله می‌خواهد.

متن رساله

عتاب کرد کاتب حروف را بعضی از عظمای اصدقاء، سلمه الله تعالی، بر این‌که از رأی خود بر نمی‌گردی؟ فقیر در جواب گفتم: این عتاب است بر کمالی، نه نقص؛ زیرا که استقامت رأی و ثبات بر عزم از اعظم کمالات است.

و تفصیل این اجمال این‌که احکامی که بر امور این ضعیف تعلق می‌گیرد، عمده آنها منحصر است در پنج قسم:

اول: احکام شرعیه و معلوم است که فقیر را در آنها تقلید جایز نیست.

دوم: احکام عقلیه کلیه، مثل تخلّق به اخلاق و تأدّب به آداب و اتصاف به صفات. و ظاهر است که جهات مقبحه و محسنه‌ی این امور بر کسی که شب و روز خود را صرف تتبع آثار و اخبار و ادله و امارات و مخایل و علامات و شواهد و اشارات و هدایات و ارشادات و قراین و تلویحات نموده باشد، بیشتر وارد و واصل می‌شود و معلوم است تقلید چنین کسی مر کسی را که مظنون او این باشد که بعضی اینها یا اکثر اینها به وی نرسیده و متفطن نشده و اجتهاد ننموده، بلکه بر خاطر او خطور نکرده، قبیح است عقلاً و احتمال غلط منافات با وجوب اطاعت فهمیده خود عقلاً ندارد؛ زیرا که حال این مثل حال احکام شرعیه است که در آنها نیز احتمال غلط می‌رود. مع هذا تقلید در آنها جایز نیست، الا کسی را که تقلید او از باب تسلیم باید نمود و نظر در گفته او جایز نیست، مگر از برای فهمیدن، بلکه بنا بر جواز تقلید، همچو کسی را لازم است که تقلید چنین کسی نماید که وصف نمودیم.

سیم: احکام متعلقه به امور معاش از تقدیر مطعم و مشرب و ملبس و مانند آنها از جهت کمیت و کیفیت و در این هیچ عاقلی را جایز نیست که تقلید دیگری کند؛ زیرا که انسان بر نفس خود بصیره است و این امور با اختلاف اشخاص مختلف می‌شود.

چهارم: احکام متعلقه بر مکاسب، مثل این‌که فلان چیز را باید خرید که مظنه نفع است و فلان چیز را نسیه نباید فروخت که مظنه سوخت است و اولی در اینها تقلید کسی است که مزاولت و ممارست او در این امور بیشتر باشد و ما را در این حرفی نیست.

پنجم: احکام جزئی که محقق و داعی آنها خصوصیات احوال و اوقات است، مثل چیز خوردن و این زمان که اشتهای محقق و داعی آن است، الحال هست و بیش از این نبود، مثل سر باغ رفتن، امروز که محقق و داعی آن که بیکاری باشد، باغی یا مانند آنها است. امروز هست و فردا نیست. و در مثل اینها تبعیت اولی است رفقا و تکریم، اما رفیق را جایز نیست عقلاً که در امثال اینها تکلیف خلاف بر مقتضای داعی کند بی غرض معتد به، مثل این که گوید که الحال مخور و یک ساعت [بعد] بخور، یا امروز به سیر مرو و فردا برو؛ زیرا که این منع از فعل است با تحقق داعی آن و حمل بر فعل است با انتفاء داعی آن، بلکه اکثر امور غیر ضروری که از فقیر صادر شده، بی اجحافی نبوده.

اگر گویی که چه رجحان باشد در شعرگفتن، خصوصاً اشعار لهو و لعب، مثل اغراء بر بوسه و مدح محبوب و معانی خیالیه کاذبه و تزییع اوقات نمودن در صنایع سهل، [باید بگویم] اما اغراء بر بوسه و مدح محبوب و مانند آنها پس قبیح نیست، بلکه محبوب است در نفس الامر؛ چنانچه در تفسیر جامع الفنون بیان نموده ایم. [معانی] خیالیه پس کاذب نیست؛ زیرا که کاذب خبری است که ظاهرش مراد و مطابق واقع نباشد، به خلاف آن که قرینه ظاهر باشد بر این که ظاهرش مراد نیست و به این است امتیاز مجاز از کذب. و اما این صنایع پس کمال است فی نفسه و اثری ست متوافر الطالب و گفتگوی حکم شرعی آن را در تفسیر جامع الفنون خواهم نمود ان شاء الله تعالی.

وقتی شاه عباس ثانی سفارش یک طلبه سید را به آقا حسین خوانساری می کند

نامه زیر از شاه عباس دوم (م ۱۰۷۷) به آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) فقیه، فیلسوف و طبیعی دان نیمه دوم قرن یازدهم هجری است که ضمن آن سفارش جوانی به نام سیدادریس را به ایشان کرده و از او خواسته است تا مراقب تحصیل و تربیت وی باشد. شاه عباس ثانی به آقا حسین توصیه کرده که در تربیت او سعی و تلاش کامل کند تا «بین الاقران» ممتاز شود.

نام سیدادریس البته به ندرت می تواند برای یک طلبه ایرانی هم باشد، اما فکر می کنم سیدادریس باید از نوادگان سادات مدینه باشد که سال ها بود شماری از آنها به اصفهان رفت و آمد داشتند و شاهان صفوی برای مخارج آنها موقوفاتی داشتند. در واقع از عهد شاه عباس اول به این سوی، شماری از آنها در اصفهان می زیستند یا دست کم رفت و آمد داشتند. در تحفه الازهار می توان اطلاعاتی درباره آنها یافت. تعبیر «غریب در این ولایت» در این متن، مؤید این معناست. شاهی که نشان می دهد سیدادریس در اصفهان غریب بوده است. این نامه پشت نسخه ش ۷۵۰۶ دانشگاه آمده است.

هو

خطاب مستطاب شاه عالم پناه شاه عباس به حضرت آقا حسین سفارش سیدادریس نوشته:

واقف عوارف و حقایق، عارف فضایل و دقائق، آقا حسین به توجه و التفات اطلاع حاصل نموده، بداند

که سیادت و نجابت پناه سیدادریس چون به حسب ظاهر و معنی، جوانیست قابل تربیت و غریب این ولایت به عهده شما مقرر نمودیم که از احوالش بواجبی خبردار بوده، فضایل و کمالاتی که لازم باشد تعلیم نموده، از اعمال و اطواری که ناپسندیده ائمه‌ی سیادت و نجابت باشد بعون الله تعالی محافظت نمایند. طریق سیادت پناه مومی الیه آن که به هیچ وجه از سخن و صلاح شما تجاوز نکرده در تحصیل فضل و کمال و اطوار حسنه، سعی جمیل و جهد جزیل به ظهور رساند که باعث شفقت و عنایت ما بوده، بین الاقران و الامثال امتیاز یابد.

آزادنامه غلام فراخ چشم سیاه پلک گرجی

بارها نمونه‌هایی از آزادنامه غلامان را از کتاب‌های منشآت منتشر کرده‌ام. امروز هم نمونه تازه‌ای دیدم. این موارد بیشتر برای تمرین نگارش متن برای کسانی است که کارهای حقوقی و دبیری می‌کردند. جایی به اشتباه، آیه را کلام نبوی دانسته که معلوم است خطاست.

فبعد، چون به نص صریح نبوی [الهی!] «و ما ادریک ما العقبه فک رقبة» و خبر صریح مصطفوی که «من اعتق مؤمنا، أعتق الله بكل عضو منه عضوا من النار» و کلام صدق انجام ولی که «من اعتق مؤمنا کان له فدیة من جهنم»، فک رقاب مؤمنین و مؤمنات متضمن رفع درجات و مستلزم نجات از درکات است، آزاد کرد و در سلک احرار درآورد، حضرت رفیع منزلت عمده الافاخم و الاعظام فلان ولد فلان، موازی یک نفر غلام سفیدقام ضعیف‌اندام «مقبل» نام، میانه‌بالای، گشاده‌ابروی، فراخ چشم، سیاه‌پلک گرجی، در سن بیست سالگی تخمیناً، قربة الی الله و طلبا لمرضاته، ان تقبل الله منه بلطفه العمیم و جعله سببا لنجاته من عذاب الالیم.

فعلی هذا الاعتاق الشرعی، «مقبل» مذکور را که عتیق و

عاقب کرد که کاتب عود رانعمیر از طبع مسقیم غلامان است که سکه
برنگار از این غلامان در فقیر و بویا کنم که از این باب سبب اول آن فقیر را
که استقامت از ثبات بر عزم از اعظم کالات و تفصیل از احوال است
احکام که بر امور این ضعیف تعلی می‌کرد که عمده آنها فقیر است در تمام قسم
اول احکام کرمه و معلومت که فقیر را در این عقیده جان نریخت
دوم احکام عقیده شکر حق با طهارت و ما ریا داب و انصاف صفت
فراخ چشم که بر این عجز و محنت از امور کسر کتب و روزگار امر و فتوح
انرا و اخبار و اولی و اولی است بخدا و دعا و گواهی و آید و هر آیه است
و اسرار و قدر از این کلمات است نموده، باشد بر تن و در او اصل بر سر و بویا
است معلوم است که چنین تقدیر در کسر مرکز را مکتوب می‌کنیم او این است
که فقیر اینها، اگر آنها بویا بر رسید و منتظر نشد و اجناس نموده، بکسب فراخ
او خطور نکرد و هیچ است عقلا و اصل اعطاسات با دو بی اطاعت بعد
سوز عقلمان را در این احوال از سبب لاهکام است عیب که در اینها از احوال
غلط مرود و عیب خدای عکس فقیر در اینها جان نریخت اما کسر را که تقدیر او از باب
سعیم با بویا نموده و نظر در گفته از جان نریخت کار از این فقیر است که بنا بر
عوارض تقدیر خود کسر را از این است که تقدیر در کس صاحب که وصف نمودیم

و تفصیل از احوال و غلامان
عقلی و در این باب
نقصان در این باب
حاصل غلامان که در این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب
بسیار است از این باب

آزاد است و رقبه اش که خالی از رقبه انقیاد، عنان اختیارش در قبضه اقتدارش، به هر جا که خواهد و اراده نماید رود، کسایر العتقاء و الاحرار،

و هیچ وجه من الوجوه، احدی را بر او دعوی رقیبت و ادعای عبودیت نیست. پس اگر احیاناً عتیق مذکور بر معتق مزبور که در سلک آزادی منتظم و در زمره احرار منسک است، بنفسه یا احدی من قبله دعوی نماید، دعوش ای لغو و لاطایل و از پله اعتبار ساقط خواهد بود و حُرّ تلک الاحرف فی شهر فلان سنة فلان.

برای حرب با کفره روسیه، محتاج به کفره فرنگی شده ایم ...

درباره استفاده از معلمین فرنگی در جنگ های ایران و روس از یکی از مجتهدان وقت، یعنی محمد حسین بن عبدالباقی خاتون آبادی (م ۱۲۳۳) سؤالاتی کرده اند. این سؤالات یکی مربوط به آموزش موسیقی جنگ است که برای تشویق و هشدارهای حین جنگ به کار می رود و دیگری آموزش توپ و تفنگ که دلیل تغییر آلات حرب قدیم به جدید که آیا می شود از معلمین فرنگی استفاده کرد یا نه؟ حکم اقامت و استفاده شان از بیت المال چیست؟ ماندنشان هم جز با شرب خمر و مانند آن نخواهد بود. چه باید کرد؟ تقریباً در همه موارد موافقت شده، با قید ضرورت! این رساله در کتاب رسائل و فتاوی جهادی منتشر شده است.

سؤال: چون کیفیت قتال با کفره روسیه، غیر طریقه قتال در ازمان سابقه با معاندین [است و] ادوات حرب و آلات ایام سابقه در این قتال به کار و مصرف نمی رود، در آموختن آداب حرب، محتاج به بعضی از معلمین کفره روسیه و فرنگی گردیده و از آن طوایف معلم آورده، مسلمین را تعلیم آداب حرب داده باشند و معلمین در تعلیم استعمال طبل و توتک و بعضی سازها می نمایند. استعمال آنها در اصل تعلیم یا وقت جنگ و استماع مجاهدین چه صورت دارد؟

خلاف کر قرا شود من بدله بعد ما سمعه فانما ائمه علی الدین
ببدلونه ان الله سمیع علم آزاد نامه غلام بعد چون نص
صریح بنوی وما ادلت ما لعقبه نکت رقبه و خبر صریح من مطهر
که من اعتق مؤمننا اعتق الله بكل عضو من ائتنا
و کلام صدق انجام ولی که من اعتق مؤمنان که له مدیه جهنم
نکت و تاب مؤمنین و مؤمنات متضمن دفع درجات و تسلیم
نجات اند و جانات ازاد کرد و در سلات اسوار در آورد خمر
ذمیع منزلت عمده الا ناخر و الا عاظم فلان ولد فلان موار
پلک نفر غلام سفید نام ضعیف نام مقبل نام مپانه بالائی
کشاده ابروی مزاج چشم سپاه پلک کرجی در دست پستالکی
تختتافرنه الی الله و طلبت الرضا نه ان نقبل الله منه بطغه
الصیم و جعله سببا لنجاته من عذاب الالبم فعلی هذا الاعاق
الشرعی مقبل مذکور را که عتیق و ازاد است و رقبه اش که خالی
از رقبه انقباد عنان اختیارش در قبضه اقتدارش بهر جا که
خواهد و اراده نماید رود و آید کسایر العتقاء و الاحرار

جواب: استعمال طبل و بعضی چیزهای دیگر در حروب و جنگ‌ها متعارف است و استعمال می‌نمایند. ظاهر آن است که ضرر ندارد... بالجمله جواز استعمال آنها در حروب و تعلیم آداب حرب، نظر به آن‌که مقدمات حرب است، خصوصاً هرگاه مهیج بوده باشد و دخل در کیفیت حرب [داشته] و اعلام به طریق قتال آموختن در موضعی و نگاه داشتن در موضعی و امساک از مجادله، چنانچه شنیده‌ام که طریق استعمال آنها به طریق مختلف می‌باشد و هر طریقی اعلامی است مرمجاهدین را که به چه طریق محابه نمایند و استعمال آلات حرب نمایند و همچنین استعمال آنها. و احوط آن است که استعمال سازهای متعارف نمایند و احتراز از استماع آنها نمایند.

سؤال: در آموختن حرب با کفره‌ی روسیه، محتاج به کفره فرنگی و غیرهم گردیده، نظر به آن‌که در این حدود وضع انداختن توپ و تفنگ و سایر مقدمات و لوازم جنگ باید از ایشان معلوم نمود، در این صورت، معاشرت با کفره مذکوره آیا جایز است و اعانت آنها از مال مسلمین، یعنی مال بیت‌المال و از مقوله کسوه و نفقه و جیره مثل مواجب چه صورت دارد و توقف آنها در بلاد اسلام بدون شرب خمر و سایر مأكولات محرمه غیرمقدور و متعذر است، چه باید کرد؟

جواب: در صورتی که موقوف علیه حرب و محتاج الیه باشد، جایز است معاشرت به قدر ضرورت و مواجب و کسوه و نفقه و سایر مایحتاج به قدری که لابد منه بوده باشد، مطلقاً ضرر ندارد، بلکه گاه باشد که واجب بوده باشد و تا توانند اشیاء محرمه را مثل شرب خمر و سیار امور را مباشر عین [شاید: مباشرین!] آنها که خود به دست دهند به عمل نیاورند، خلاصه تا توانند به قدر ضرورت و احتیاج می‌تواند به عمل آورد و ضرری ندارد و انما الاعمال بالنیات.

مقدمه یک رساله عملیه نیمه استدلالی از دوره فتحعلی شاه قاجار

نگارش این مقدمه از این نظر که ما را با ادبیات دینی و علمایی آن دوره آشنا می‌کند جالب است. وی کتاب فقهی خود را با نام مصابیح القلوب به فتحعلی شاه تقدیم کرده و به رسم زمانه، البته نه در حد عصمت، از او ستایش کرده است. دیگر اینکه از گرایش دینی مردم زمانه خود و تمایلشان به اجرای جماعات و جمعه یاد کرده و نیاز به فراگیری بیشتر احکام را به زبان فارسی یادآور شده است. اینکه از او خواسته شده کتابی به فارسی درباره احکام شرعی بنویسد. سوم آنکه روش نگارش خود را در ارائه یک متن با دو ویژگی آورده است: اولاً در مواردی استدلالی بحث کرده، ثانیاً اختلاف نظرها و اسامی عالمانی که نظر دیگری دارند را بیان کرده است. در واقع کتابی مثل رساله‌های عملیه امروز نیست، بلکه قدری استدلال دارد و اندکی اختلاف نظرها را آورده است. البته نظر خودش را آورده است. چهارم آنکه اول یک دوره عقاید را به اجمال آورده، سپس به بیان احکام و فروع پرداخته است. در پایان خواسته است اگر خطایی مرتکب شده خداوند او را ببخشد. مطالعه این مقدمه می‌تواند ما را در فضای فکری و فرهنگی و اخلاقی آن دوره در امر نگارش رساله‌های عملیه قرار دهد.

مقدمه

اما بعد، در این اوان سعادت نشان که از میامن اشراقات انوار اعلی حضرت شاهنشاه ملائک سپاه ظل الله، سرور سلاطین جهان، افتخار خواقین دوران، باسط رأیت عدل و امان، حافظ شریعت غزّاء و ملت بیضا، زینت بخش اورنگ کیانی، وارث ملک سلیمانی، مشید نصفت و عدالت، ممهد قواعد قوانین عظمت و جلالت، نضارت بخش ریاض کامرانی، لمعه بارقه آفتاب جهان بانی، غزه ساطعه آفرینش، نسیم عنبرشمیم بهارستان دانش و بینش، معدن عدل وجود و احسان، پناه و ملجأ اهل ایمان و ایقان، مالک ملوک عرب و عجم، فرمانفرمای ترک و تات و دیلم، خسرو گیتی ستان، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان مورد عنایات ربانی، مهبط فیوضات یزدانی، مظهر فتوحات سبحانی، السلطان فتحعلی شاه. ادام الله تعالی ایام سلطنته و خلد اعوام دولته. چون همگی همّت والانهمت مصرف بر آن است که همچنان که عامّه مؤمنان و کافه شیعیان در نشأه این جهان که محل رحلت و مکان عاریت است، از فواید مواید احسان و رأفت و عدل و نصفت اعلی حضرت ظلّ الله در کمال رفاه و اعلی مراتب فراغ بالند، در نشأه آخرت که منزل جاوید ابد و جهان سرمد است، همگی ایشان به اقصی مراتب ثوابت مطمئن بوده باشند و از شدت عذاب و نکال عقاب ایمن باشند و چون غالب خواص و عوام به امور دینی رغبت فراوان دارند و اکثر خلائق به طاعات و عبادات و اقامه صلوات و جمعه و جماعات می نمایند و روزبه روز الحمد لله در میل به معرفت مسائل شرعی و دانستن امور دینیه می افزایند، در اجتماع مجامع و محافل و معابد و مساجد و مدارس می کوشند و محتاج به تعلیم و تعلم معارف یقینی و مسائل شرعی، و کتابی که به لغت فارسی بوده باشد و مشتمل باشد بر اکثر از مسائل خلافیه و اشاره شده باشد به بیان آنها و بعضی از ادله آنها بر وجه اجمال و در جایی که اهتمام به آن بوده باشد و ضرور بوده باشد بر وجه تفصیل نبود، لهذا از این حقیر فقیر کثیرالتقصیر محمد حسین بن عبدالباقی الحسنی الحسینی. عفی الله عن جرائمهما و اوتیا کتابهما بالیمین و اوقفا یوم القیامة مواقف الامین. با قلت بضاعت و وفور اشتغال و تراکم هموم و غموم خواهش نمودند که کتابی به لغت فارسی در اصول دین و احکام ضروریه شریعت سید المرسلین. صلوات الله علیه و آله الطاهرین. نوشته شود که مشتمل باشد بر مسائل خلافیه و بیان اکثر ادله بر وجه اجمال و اشاره و آنچه در نزد حقیر قوت و صحت داشته باشد از اقوال، اشاره به آن نماید با طریق احتیاط تا نفعش عام باشد و اطمینان کامل به جهت مکلف حاصل شود و چون امر مذکور متضمن مصلحت دینیه و فواید عظیمه و ثوابت جسیمه به سبب آن متوقع و آمل اجابت و امضا و قبول این مطلب و عزیمت را از لوازم دانسته، در تحریر کتاب مذکور شروع نمود و از اطناب و اکثار و تعرّض مسائلی که کمتر به آن احتیاج واقع می شد، اجتناب و احتراز نمود و مسائل متعدّده و مهمه و خلاف های ضروریه و فایده بسیار در ذکر آن هست متعرض شده و ذکر اسامی اکثر علما که خلافی نموده اند با ذکر کتب ایشان نموده و ظاهراً کم خلافی بوده باشد که مذکور نشده باشد تا فایده اش بیشتر بوده باشد و طالب آن بر بصیرت بوده باشد.

افتخار و خواجه دران با سطرایت عدل و امان حافظ شریعت
 و ملت بیضا زینت بخش اورنگ کیانی وارث ملک سلیمانی
 مشید نصفت و عدالت مستعد قواعد قوانین عظمت و جلالت
 و نصارت بخش ریاض کامرانی لمعه بارقه آفتاب جهان بانی غم
 ساطعه آفرینش نسیم غنیمت بهارستان دانش و پیش معدن عدل
 وجود و احسان پناه و ملجاء اهل ایمان و ایقان مالک صلوات
 عرب و عجم فرمان فرمای ترک و تات و دپلم خسر و کیش سناز السلطان
 بن السلطان و الخان بن الخاقان مورد عنایات ربانی مهبط فیوض
 بر دانی مظهر فتوحات سبحانی السلطان محلی شاه ادام الله تعالی
 ایام سلطنته و خدکد اعوام دولته چون همگی همت و الا همت بر
 برانست که همچنانکه عامه مؤمنان و کاتب شعیان در نشانه این
 جهان که محل رحلت و مکان عاریت است از فواید و ابدا احسان
 و واقف و عدل و نصفت علی حضرت ظل آله در کمال رفاه و علی
 مراتب فراخ بالند در نشانه آخرت که منزل جاوید ابد و جهان بر
 است همگی ایشان با قضا مرتب مشورات مطمئن بوده باشند و از
 شدت عذاب و نکال عقاب این باشند و چون غالب خواص
 و عوام با موردینی رغبت تمام دارند و اکثر خلائق بطاعات و
 عبادات و اقامه صلوات و جماعات می نمایند و روز
 بروز لله الحمد در میل بمعرفه مسائل شرعیته و دانستن امور
 فی انفراد و در اجتماع مجامع و محافل و معابد و مساجد

امید که ثواب آن به روزگار فرخنده آثار نواب اشرف اقدس همایون اعلی عاید گردد و این ضعیف نیز از ثواب عاملان و مجتهدان بی بهره نباشد ان شاء الله تعالی!

و ظاهراً آنچه فقیر در این رساله جهت مؤمنان و برادران دینی و خلآن یقینی ایراد نموده شرط انصاف و صحت مناصحت بوده به جا آورده و متابعت هوا و هوس و اغراض فاسده ننموده و به قدر مقدور سعی در تصحیح و ترجیح اقوال و بیان طریق احتیاط نموده. امید که این ظنون مطابق واقع بوده باشد. و اگر لغزشی شده باشد، عفو الهی شامل احوال گردد. انه غفور رحیم. و این کتاب را مستوی نمودم به مصابیح القلوب و مشتمل است بر مقدمه و پنج باب. پس مقدمه در بیان چیزی است که دانستن آن بر مکلف واجب و ضرور است قبل از شروع در عبادات، بلکه عبادات و اعمال موقوف است بدانستن آن چیز قبل. باب اول در احکام طهارات است. باب دوم در احکام نماز است. باب سیم در بیان احکام زکوات و خمس است. باب چهارم در بیان احکام صوم است. باب پنجم در بیان احکام متفرقه و زیارات است، اما مقدمه

گزارش سه سیل هولناک در مکه در قرن یازدهم هجری

در یک گزارش بارزش پشت نسخه ای، حکایت سه سیل شدید در مسجد الحرام انعکاس یافته است. در نخستین سیل بود که دیوارهای کعبه فرویخت. این یادداشت روی نسخه شماره ۷۳۸۸ دانشگاه تهران است.

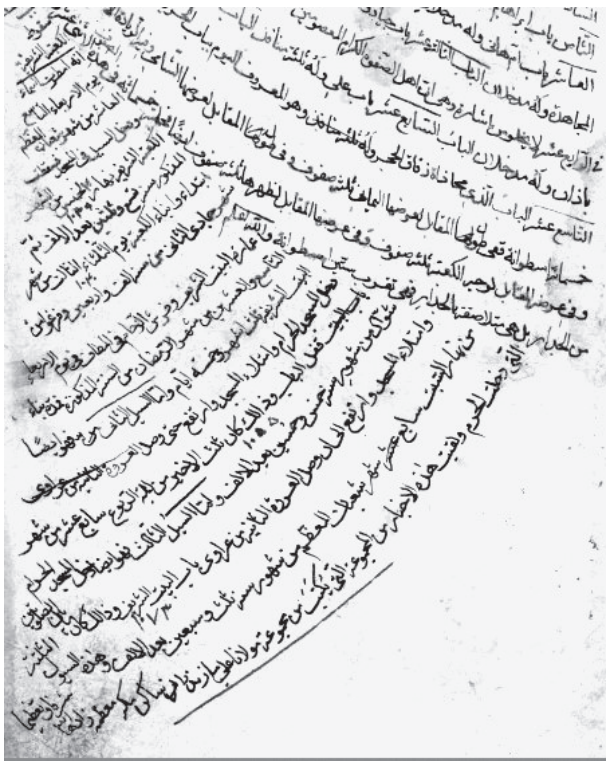
اصل خبر در «مجموعه مولانا علی مازندرانی» بوده؛ شخصی که گویا همان وقت ها در مکه مقیم بوده است. این متن به عربی است. ابتدا خلاصه ترجمه، سپس متن عربی را تقدیم می کنم:

سیل اول در روز چهارشنبه نهم شعبان سال ۱۰۳۹ رخ داد و روز پنجشنبه دیوار کعبه فرویخت. تجدید بنای آن روز سه شنبه سوم جمادی الثانیه سال ۱۰۴۰ آغاز شد و بنای دیوار و سنگ فرش مطاف در روز چهارشنبه ۲۹ رمضان آن سال به پایان رسید. بدین ترتیب تعمیر آن سه ماه و پنج روز به طول انجامید.

سیل دوم که طی آن آب داخل مسجد الحرام شد و ارتفاع آن تا قفل در کعبه رسید، در ثلث آخر شب چهارشنبه ۱۷ شوال سال ۱۰۵۰ رخ داد.

سیل سوم که طی آن آب داخل مسجد الحرام شد و ارتفاع آن تا حلقه دوم در کعبه رسید، میان دو نماز ظهر و عصر در روز شنبه هفتم ماه شعبان سال ۱۰۷۳ اتفاق افتاد.

اینها سیل هایی بود که طی آنها آب داخل مسجد الحرام شد.



متن عربی یادداشت

سبب سقوط کعبه الشریفة انه امطرت السماء يوم الاربعاء التاسع [و] و العاشر من شهر شعبان المعظم و دخل السيل في المسجد، فسقطت الكعبة الشریفة نهار الخميس من الشهر لمذكور سنة تسع و ثلاثين بعد الالف ۱۰۳۹ ثم ابتداء بناء الكعبة يوم الثلاثاء الثالث من شهر جمادى الثاني من سنة الف و اربعين ۱۰۴۰ و فرغوا من عمارة البيت الشریف و فرش الرخام في المطاف في يوم الاربعاء التاسع و العشرين من شهر رمضان من السنة المذكورة، فمدة بناء البيت الشریف ثلاث اشهر و خمسة ايام.

و اما السيل الثاني فهو ايضا دخل المسجد الحرام و امتلاء المسجد و ارتفع حتى وصل قفل الباب و ذلك كان ثلث الاخير من ليلة الربوع سابع عشر من شهر شوال من سنة خمس و خمسين بعد الالف ۱۰۵۰.

و اما السيل الثالث فهو ايضا دخل المسجد الحرام و امتلاء المسجد و ارتفع الى أن وصل العروة الثانية من عراوى باب البيت الشریف و ذلك كان بين الصلوتين من نهار السبت سابع شهر شعبان المعظم من شهور سنة ثلثه و سبعين بعد الالف ۱۰۷۳.

و هذه السيول الثلاثة التي دخلت الحرم.

و لقيت هذه الاخبار من المجموعة التي يكتب من مجموعة مولانا على مازندرانی ساکن مکه معظمة زادها الله شرفا و تعظيما. (۶ اردیبهشت ۱۳۹۸).

یادداشتی درباره ارکان اربعه کعبه

یادداشت زیر هم در ادامه همان گزارش سه سیل مزبور در انتهای نسخه ۷۳۸۸ دانشگاه آمده و درباره ارکان اربعه کعبه است. این گزارش ضمن اینکه چند مسئله دارد، اما از لحاظ اطلاعاتی که می دهد جالب است. می دانیم که مشهور این است که اگر از رکن حجر که اول طواف است شروع کنیم، پس از آن عراقی، سپس شامی و بعد یمانی است، اما نویسنده یادداشت فعلی رکن حجر را رکن عراقی نامیده، رکن شامی را هم بعد از آن دانسته و سپس از رکن مغربی یاد کرده است. دیگر اینکه در میان رکن عراقی و شامی هم کنار زمزم و مقام ابراهیم، از دروازه خوله یاد می کند که به نظرم مقصود باب

بنی شیبه است که دروازه مانند بود که سمبلیک نگاه داشته بودند و عقب تر از مقام ابراهیم بود. به جای مشهور که محل تولد امام علی را طرف رکن یمانی می دانند، او از رکن حجر یاد می کند. به هر حال آگاهی های او درباره محل نماز امامان مذاهب چهارگانه و توضیحی که درباره جمعیت آنها می دهد جالب است.

متن یادداشت

بباید دانستن که کعبه را چهار رکن است و چون کسی طواف کند، رکن اول وی، رکن عراقی است و او رکنی است که حجرالاسود در اوست و او رکنی است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه الصلاة والسلام) در او متولد شده است.

و چون از این رکن تجاوز کنیم، رکن شامی است که اهل شام در او نماز گذارند و ما بین این دو رکن مقامی است که شافعی در او نماز کند. و اکثر اهل مکه شافعی می باشند و ما بین این دو رکن، آب زمزم و دروازه خوله [؟] است و مقام ابراهیم نیز در اینجا است.

و چون از رکن شامی بگذریم رکن مغربی است که اهل مغرب رو به او کنند و ما بین رکن شامی و رکن مغربی مقام نماز حنفی است و اکثر ترک و هندی اقتدا به حنفی کنند و میزاب که مشهور به ناودان زرین است و حجر بکسر «حاء» و سکون «جیم» ما بین این دو رکن اند. و حنفی و شافعی در موسم و غیرموسم کثرت و ازدحام دارند.



و چون از رکن مغربی بگذریم، رکن یمانی است که قبله اهل یمن است و ما بین رکن شامی و یمانی، موضع صلات مالکی است و عدد اینها قلت دارد و جماعت ایشان از ابتدای موسم است تا اواخر محرم که انتهای موسم است و مستجار که در یست بسته، در ما بین این دو رکن می باشد. و ما بین رکن یمانی و رکن عراقی که بعد از اوست، محل نماز جماعت حنبلی است و آنها در نهایت قلت اند.

ماده تاریخ های زیر روی دو صفحه در یک نسخه آمده است

میرزا جانی عزتی در تاریخ فتح گرجستان:

شاه عباس خسرو غازی ریشه کفر را برید از بیخ

کرد تسخیر کل گرجستان ملک گرجی گرفت شد تاریخ: ۱۰۲۳

مولود مسعود مبارک بندگان اشرف اقدس اعلی شاه عباس الحسینی. خلد الله ملکه ابداً. یعنی آفتاب عالمتاب شب دوشنبه غره شهر رمضان المبارک یونت نیل نهصد و هشتاد و هشت از افق خانه جلال به طالع سنبله طالع شده و عالم ظلمانی را به نور طلعت همایون روشن ساخته و تاریخ مولود مسعود این است:

نونهال چمن پادشهی که به گلزار جهان گشت مقیم

سال مولود وی از کلک قضا چون رقم کرده طبع سلیم

ناگهان از پی تاریخش گفت هاتفی پادشه هفت اقلیم

تاریخ ولادت و جلوس و فوت شاه طهماسب:

طهماسب شه آن تاجور دین پرور در نهصد و نوزده بزاد از مادر

در نهصد و سی نشست بر جای پدر فوتش طلب از پانزدهم شهر صفر

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان روز دوشنبه چهارم شعبان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائنه حسب الامر ارغونخان به درجه علیای شهادت فائز گشت.

در رفتن شمس از شفق خون می چکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید

شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید

بعد از کشتن اعتماد الدوله سابق طالب خان حضرت جعفرخان بیک ولد بهزاد بیک در تاریخ وزارت نواب مستطاب اعتماد الدوله میرزایی گفته در (۱۰۴۴):

توفیق همیشه هم عنانت بادا
اقبال مقیم آستانت بادا
تاریخ فنای دشمنت گفت خرد
ایام بکام دوستانت بادا (۱۰۴۴)
میرحیدر معمائی مدظله:

تاریخ سیر گل روی پل که نواب اشرف اقدس فرمود:

گلگشت روی پل چون کند خسرو عجم
گلگشت روی پل پی تاریخ کن رقم
تاریخ وفات شمس الدین صاحب دیوان:

نظام عرصه آفاق صاحب دیوان
محمد بن محمد در یگانه دهر
به وقت عصر دوشنبه که برد خانه زهر
به سال سیصد و هشتاد و سه ز شعبان چار
به دست تسلیم از روی اختیار نه جبر
تاریخ وفات شیخ سعدی:

همای روح پاک شیخ سعدی
چو در پرواز شد از روی اخلاص
مه شوال بود و شام جمعه
که در دریای رحمت گشت غواص
یکی پرسید سال فوت گفتم
ز خاصان بود از آن تاریخ شد خاص (۶۹۱)
تاریخ وفات قطب الدین شیرازی:

قطب ملک وجود آن جان جهان
چون قطب فلک از دیده ها گشت نهان
در هفتصد و ده ز هجرت اندر تبریز
یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان
تاریخ وفات سلطان ابوسعید چنگیزی:

ثالث و عشر ربیع الاخر اندر نیم شب
هفتصد و سی و شش از هجرت به حکم کردگار
شاه عادل دل علاء الحق و الدین بوسعید
شد از این دنیا برون و کرد جنت اختیار
تاریخ وفات شیخ علاء الدوله سمنانی:

تاریخ وفات شیخ اعظم
سلطان محققان عالم

تاریخ وفات تیمور:

وز خون عدو روی زمین گلگون کرد	سلطان تیمور آنکه چرخ را دل خون کرد
فی الحال ز رضوان سرو و پا بیرون کرد	در هفده شعبان سوی علیین تاخت
در هفتصدوسی و ششش آمد به وجود	سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود	در هفتصد و هفتاد مگر کرد خروج

تاریخ جلوس سلطان خلیل (سلطان خلیل) است

تاریخ وفات قاسم انوار: تاریخ فوت او نبود جز دل خراب

تاریخ وفات خواجه عصمت بخاری: هر کس که شنید گفت تمت (۸۴۰)

تاریخ شهادت الغیبیگ:

زعباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس گشت (۸۵۲)

تاریخ فتح قسطنطنیه: بلده طیبه (۸۵۷). اخرون (۸۵۷)

تاریخ وفات شاهرخ میمند: خاقان زمان (۸۵۰)

چطور «گرفتن رادیو» یا همان «جعبه حبس الصوت» از علائم آخرالزمان می شود

سید محمد علی مبارکه‌ای (م ۱۳۲۵) از روحانیون روشنفکری است که نسل آنها از مشروطه به این طرف پدید آمد و ادامه یافت. این افراد که نادر اما پرسروصدا بودند، اغلب روی منبر، از تغییرات دنیای جدید سخن می‌گفتند. کلمات رایج در عصر نو را به کار می‌بردند و سعی می‌کردند نشان دهند از اخبار دنیا مطلع هستند. در عین حال همواره بر آن بودند تا ثابت کنند اسلام با عصر جدید کاملاً منطبق است و هر چه در عصر جدید کشف شده، به نوعی در دین خورش بوده است.

در دوره رضاشاه وقفه‌ای در کار منبر افتاد، اما پس از سقوط او بار دیگر منبرها بر پا و مرکزی برای نشر افکار جدید اسلامی شد و مؤثر هم بود. آن زمان مرحوم مبارکه‌ای یکی از روحانیون پرتحرک بود که علاوه بر منبر، قلم به دست هم بود و آثاری می‌نوشت. برخی از آثار او چاپ شده و برخی هم همچنان مخطوط مانده است. یکی از آنها کتاب مرآت الغیب است که در ده‌ها مورد به صورت فصل فصل درباره اسلام و دنیای حاضر سخن گفته و در کار انطباق اسلام با دنیای جدید تلاش کرده و نوعی دانش اسلامی به سبک ادبیات آن زمان پدید آورده است.

مبارکه ای در این کتاب از یک امر جدید، برای مثال گرامافون یا رادیو یا به گفته وی «حبس الصوت» بحث، سپس اشاره می‌کند که این مسئله در متون دینی، قرآن و حدیث خبرش وجود داشته و دین آن را گفته بوده، اما به هر حال، چون فهمش سخت بوده، باید الان از متون آن را استخراج کرد.

... و اما در مرحله بعد و عنداللزوم از نکته دیگری هم بحث می‌کند. اینکه این پدیده از جمله پدیده‌های آخرالزمان و احیاناً از علائم ظهور است. مثال‌های وی بسیار جالب و خواندنی است، اما جالب‌تر تأیید یک پدیده عصر مدرن با امور دینی و ترکیب آنها در یک بحث است که آدم را کاملاً یاد دانش اسلامی می‌اندازد، البته به سبک خودش.

بنده یک فصل کوتاه از آن را اینجا می‌آورم تا با روش وی آشنا شویم. این فصل درباره گرامافون و به‌طورخاص درباره رادیو است که او آن را «جعبه حبس الصوت» می‌نامد. می‌دانیم رادیو که آمد، پدیده شگرفی بود. صدا از این طرف دنیا تا آن طرف دنیا می‌رفت. او رادیو را شنیده و دیده بود و گفتن از آن جالب بود، اما اینکه کجای قرآن اشاره به رادیو یا صدایی دارد که همه کره را فرامی‌گیرد، در این زمینه به آیه «انطقنا الله الذی انطق کل شیء» تمسک کرده و به هر شکلی بوده مسیر این پدیده نوظهور را بر آن منطبق کرده است.

اما درباره علائم آخرالزمانی آن به این نکته اشاره کرده که آنچه درباره آخرالزمان آمده است که «یاخذون القرآن المزامیر» همین مسئله است. شرح آن نکته لطیفی است. پایه استنباط او از کلمه «یاخذون» به معنای گرفتن است؛ چون وقتی رادیو گوش می‌دهند، کلمه «گرفتن» به کار می‌برند و می‌گویند رادیو را بگیر یا رادیو را گرفتیم. این یعنی همین که الان آخرالزمان شده؛ چون کلمه «یاخذون» یا گرفتن در آن حدیث «یاخذون القرآن...» به کار رفته است و حالا هم می‌گویند رادیو را گرفتند.

جالب است در پایان این برداشت خود، آن را از جمله اموری می‌داند که «بدون تأمل ثابت و قابل انکار نخواهد بود».

فصل شانزدهم

گرامافون و رادیو، شنیدن صورت به توسط جعبه حبس الصوت. و گرامافون غیر از شنیدن صوت است از رادیو و ما در بیان تشخیص این دو موضوع نیستیم. همین قدر می‌بینیم که از غرایب فکر بشری و صنایع و بدایع انسانی، کشف رادیو است که به توسط قوه برقیته مکنونه جویه، صوت را از شرق به مغرب و از مغرب به مشرق، در آن واحد می‌رساند.

و سابقاً تصور می‌شد که صوت به موج هوا، کیفیت و صورت آن معدوم می‌شود. اکنون محسوس گردید که امواج بادهای و هواها او را مفقود و معدوم نمی‌کند و سخن گوینده در تمام قطر زمین می‌رسد

و تمام فضای روی زمین را پر می‌کند و اگر در پهلوی هر سنگ و کلوخی و برگ درختی رادیو بگذارید و قوه برق در آنجا باشد، آن صوت را از مرکز پخش صدا می‌شنوند، در صورتی که با این گوش، بدون واسطه‌ی رادیو هیچ صدایی شنیده نمی‌شود و حال آن‌که آن صدا از محاذی گوش می‌گذرد.

اگر به شبان بیابانی بگویند صداها از محاذی گوش تو در این جوّ و فضا می‌گذرد، به واسطه نشنیدن، انکار دارد و حال آن‌که آن صدا در فضا هست، او نمی‌شنود. و این جا دو مرحله است: یکی اتصال صوت به تمام نقاط کره و یکی نهانی او از سامعتین و یکی حبس او در جعبه‌های حبس الصوت.

و از این مراحل، به طور عموم می‌فرماید: «انطقنا الله الذی انطق کل شیء» که وصف اعتراض روح را بر نطق اعضاء و جوارح می‌فرماید. هر یک از اعضاء در جواب می‌گویند: گویا گردانید ما را آن خدایی که گویا می‌گرداند تمام چیزها را.

در کلمه «انطق کل شیء» نطق اشیاء و تمام موجودات در معرفت الاشیاء ثابت شده و تمام انحاء شنیدن نطق را به توسط آلات امروزی خبر می‌دهد که بدست بشر کشف شده است.

و در اخبار نبوی و ائمه طاهربین به قدری در این موضوع وارد شده که از حدّ خارج است، مانند اخباری که می‌فرماید: صدای شما را اهل آسمانها می‌شنوند و مانند اخباری که صدای شما را تمام ریگ‌های بیابانها و برگهای درختان می‌شوند و برای شما استغفار می‌فرستند که لازم نیست نقل آنها به واسطه کثرت و شهرت آنها.

در خصوص صفات مردم آخرالزمان می‌فرماید چنانچه شعرانی روایت می‌کند در کتاب خود که «یأخذون القرآن بالمزامیر»، می‌گیرند قرآن را به توسط آلات موسیقی و مزامیر که در حال خود بیان می‌شود.

و این صریح است در اخبار از قرآنی که به توسط رادیو شنیده می‌شود، به دلیل کلمه «یأخذون» که اخذ به معنای گرفتن است؛ و مشهور میان السنه این است که شنیدن از رادیو [را] وقتی می‌خواهند بشنوند، تعبیر به «گرفتن» می‌نمایند و همچنین در جزء آیه قبل نیز می‌باشد، چه آن‌که آیه قبل، در بیان آفرین چیزی بود از برای حمل و نقل، مانند مراکب که در آن زمان، هم اخبار را به توسط حیوانات حمل و نقل می‌کردند و هم اجسام را که آن چیزی را، زمان صدر اسلام هر قدر برای آنها تشریح کنند نمی‌فهمند و رادیو از جمله همانهاست؛ زیرا به توسط او نقل اخبار از اقطار عالم بسوی یکدیگر می‌شود.

پس به طور تحقیق مشمول فرمایش «و یخلق ما لا تعلمون» خواهد بود و این از جمله اموری است که بدون تأمل ثابت و قابل انکار نخواهد بود.